

یادداشت‌های يك ویراستار (۷)

سایه اقتصادی نیا

شش سیخ جگر، سیخی شش زار

یکی از بازی‌ها و بازیگوشی‌های زبانی در فارسی که از گذشته اسباب طنز و تفریح بوده، این است که از فردی بخواهند عبارتی را چند مرتبه پشت سر هم تکرار کند بدون اینکه زبانش بیپچد و بلغزد و در ادای کلمات خطا کند. «قوری گل‌قرمزی» و «دایی‌ام چاقه، چای‌ام داغه» و... از این زمره‌اند و، از همه بامزه‌تر، «دوغ گازدار، گاز دوغ‌دار» است که مخصوص خندانیدن بچه‌های زیادی مؤدب ساخته شده است!

آنچه در عبارات فوق اسباب تفریح است، در علم بلاغت «تنافر» نام دارد و نزد قدما از عیوب بزرگ فصاحت در شمار می‌آمده است، تا جایی که آن را «کراحت در سمع» می‌خواندند. همایی در «فنون بلاغت و صناعات ادبی» آن را «رمندگی» و «ناسازگاری» خوانده و داریوش آشوری بر آن «هم‌گریزی» اطلاق کرده است. گاهی قرار گرفتن حروف در يك کلمه به نحوی است (تغییر ساخت هجاها) که تلفظ را دشوار و گوشخراش می‌کند.^۱ و آن را «تنافر حروف» می‌گویند و گاهی ممکن است «الفاظ جمله هرکدام به تنهایی تنافر نداشته باشند اما گفتن آنها بتوالی و پشت سر یکدیگر دشوار است و کم کسی باشد که آن را چند مرتبه به يك نفس تواند گفت که زبانش درنیاویزد.»^۲ که آن را «تنافر کلمات» می‌گویند. پس آنچه در بازی‌های طنزآمیز زبانی رخ می‌دهد و اسباب تفریح را فراهم می‌کند از نوع «تنافر کلمات» است.

^۱ سیروس شمیسا، معانی، ویرایش دوم، میترا، تهران ۱۳۸۶، ص ۶۵،

^۲ جلال‌الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، اهورا، تهران ۱۳۸۹، ص ۲۴.

همین تنافر حروف و کلمات، که نزد علمای قدیم بلاغت عیب دانسته شده، امروزه و با تغییر دیدگاه‌های زیباشناختی ما در دوران مدرن، به حسن هم تعبیر می‌شود و با نامگذاری‌های نوینی چون «هنجارگریزی آوایی» یا «انگیزش آوایی» در ردیف آرایه‌های موسیقایی کلام می‌آید. فی‌المثل، این دو سطر از شعر شاملو را ببینید:

۱. من بینوا بندگکی سربه‌راه نبودم.

۲. چنان کن که مجالی اندک را درخور است.

«بندگک» در سطر اول و «اندکک» در سطر دوم مصداق تنافر حروف‌اند؛ اما این نه عیب، که حُسن آنهاست. تغییر درک ما از زیبایی و امر زیباست که نافصیح را نزد ما فصیح ساخته است. پس همچنانکه می‌پذیریم «زیبایی» مفهومی سیال و متغیر است باید درک خود از آوای زیبا را هم مشمول این تغییر بدانیم و از تفتازانی و جرجانی و دیگر عالمان علم بلاغت پوزشکی بطلبیم.^۳

سعید یوسف، شاعر ساکن امریکا، که دوستداران ادبیات معاصر فارسی نام او را نه تنها با شعرش بلکه با انتشار شجاعانه شعر معروفی از دایب‌اش، محمد قهرمان، نیز به یاد می‌آورند از مسئله تنافر حروف در شعر به‌کمال سود جسته است. او در مجموعه «از بوتّه بو طیقا»^۴ فصلی دارد با عنوان «تمرینی در تنافر حروف» شامل پنج قطعه شعر عروضی، که بر پیشانی آن به‌طنز نوشته است: «از لج اسماعیل خوئی نوشته شد!» هر پنج شعر مایه طنز دارند و این یکی از آنها:

شعر آینه پاک نشاط و غم است

انگیزه زندگی در این عالم است

من طفلم و قافیه‌ست پستانک من

هر قدر که آن را بمکم من کم است

^۳ شفیع کدکنی در موسیقی شعر درباره تغییر موازین فصاحت و ذوقی بودن معیارهای آن توضیح داده است. صفحات ۴۴۱ تا ۴۴۷ را ببینید.

^۴ سعید یوسف، از بوتّه بو طیقا، انتشارات اچ اند اس مدیا، لندن، ۱۳۹۵.

اما طنز در این شعر چگونه ساخته شده است؟ به جز قوت مایه طنز در شعر، تکرار تنافر واج م در کلمات غم، عالم، بمکم، کمم تداعی‌کننده لفظ «ممه» است که کودکان به سینه مادر یا پستانک می‌گویند! بدین ترتیب، علاوه بر طنز کلامی، طنزی تصویری نیز ایجاد شده است. اینجا نیز شاعر با تنافر هنرآفرینی کرده، و عیب کلام را به حسن آن بدل نموده است. شعر دیگری از سعید یوسف گشاینده بحث ما از تنافر حروف به مرحله بعدی بحث، که ویرایش است، خواهد بود:

ای جان که دوی هرچه بیماری‌ای!

یاری دهم، ای که به زهر یاری‌ای!

گشته‌ست گرفتار کمند تو دلم

خود بی‌خبری، عجب گرفتاری‌ای!

در شعر مولوی هم این نوع تنافر (صدای یی) مکرر به چشم می‌خورد. در اولین بیت داستان طوطی و بازرگان در مثنوی به تنافر آوایی برمی‌خوریم:

بود بازرگان و او را طوطی

در قفس محبوس، زیبا طوطی

در دیوان شمس هم چندین غزل وجود دارد که در آنها قرابت مخارج قوافی

سبب تنافر شده است:

گشت جان از صدر شمس‌الدین یکی سودایی

در درون ظلمت سودا و را دانایی...

و یا غزل با مطلع:

ای بداده دیده‌های خلق را حیرانی

وی ز لشکرهای عشقت هر طرف ویرانی

طبعاً حکم موسیقی شعر تفاوت دارد با حکمی که برای آهنگین دانستن کلام در نوشته‌ی منثور رواست؛ از همین روست که اغلب نویسندگان و مترجمان و ویراستاران همچنان تمایل دارند از تنافر حروف در نوشته‌ی منثور پرهیز کنند و آنچه را فی‌المثل در اشعار مولانا و شاملو و یوسف، با توسل به زیبایی‌شناسی جدید، می‌پسندند، در نثر نپسندند. بنابراین ویراستار ممکن است در مواجهه با

تنافر آوایی تصمیماتی بگیرد که منجر به تغییراتی در سطوح آوایی، صرفی، نحوی یا حتی معنایی شود. مثال‌های زیر انواع این تصمیم‌گیری‌ها را نشان می‌دهند:

۱. دلتنگی فضای خانه را پر کرده بود؛ چنان دلتنگی‌ای که راه نفس را بند می‌آورد.
 - که چنین تغییر کرده است: دلتنگی فضای خانه را پر کرده بود؛ حدی از دلتنگی که راه نفس را بند می‌آورد.
 ۲. بادبان و کشتی‌ای از دور نمایان شد.
 - که چنین تغییر کرده است: کشتی و بادبانی از دور نمایان شد.
 ۳. میز را با رو میزی‌ای گلدار پوشانده بود.
 - که چنین تغییر کرده است: میز را با پارچه‌ای گلدار پوشانده بود.
 ۴. هیچ آدم‌حسابی‌ای پیدا نمی‌شود. حتی يك نفر آدم‌حسابی پیدا نمی‌شود.
 ۵. نقشه‌ای عملی‌ای بکش. نقشه‌ای عملی بکش.
- در مثال اول و سوم و پنجم، ویراستار تغییر را در سطح صرفی ایجاد کرده، یعنی ارکان نحوی جمله جابجا نشده‌اند.

در مثال دوم، تغییرات ویرایشی منجر به تغییر معنایی و حتی تغییر منطق تصویر شده است، چون علی‌القاعده اول بادبان کشتی پدیدار می‌شود بعد خودش؛ در حالی که، در جمله ویرایش شده، به نظر می‌رسد اول کشتی وارد تصویر شده و سپس بادبان.

در مثال چهارم صفت مبهم «هیچ» تبدیل شده به گروهی قیدی: حتی يك نفر. یعنی نقش نحوی صفت به نقش نحوی قید تغییر کرده است.

اما دامنه تغییرات ویرایشی تا کجا مجاز است؟ آیا ویراستار اجازه دارد برای زدودن تنافر آوایی و از بین بردن کراهت در سمع، در صرف و نحو و معنا و تصویر دست ببرد؟

به نظر می‌رسد تغییرات صرفی از نوع مثال‌های شماره ۱ و ۳ و ۵ آسان‌ترین راه‌هایی‌اند که اگر با مهارت و سلیقه انجام شوند، کمک‌رسان‌اند. اعمال تغییرات

نحوی از نوع مثال شماره ۴ دقت، مهارت و احتیاط بیشتری می‌طلبند، اما تغییرات معنایی از نوع مثال شماره ۲، اغلب از دامنه اختیارات ویراستار فراتر می‌رود.

با چیزی خوشحال بودن!

اخیراً مکرر می‌شنویم و می‌خوانیم که فارسی‌زبان‌ها، با گرت‌برداری مضحکی از عبارت انگلیسی To be happy with جملاتی از این قسم می‌گویند:

- با ماشین قبلی‌ام خوشحال بودم. نباید عوض می‌کردم.

- بخرید، اگر باهاش خوشحال نبودید، برگردانید.

- سال ۱۳۶۷ مهندسی صنایع قبول شدم، اما باهاش خوشحال نبودم برای همین

دوباره کنکور دادم.

در تمام این مثال‌ها و مثال‌های مشابه آن، منظور گوینده ابراز «رضایت» است

از کالایی یا حالتی یا موقعیتی و به راحتی می‌تواند بگوید:

- از ماشین قبلی‌ام راضی بودم، نباید عوض می‌کردم.

- بخرید، اگر رضایت نداشتید، برگردانید.

- سال ۱۳۶۷ مهندسی صنایع قبول شدم، اما احساس رضایت نمی‌کردم، برای

همین دوباره کنکور دادم.

در انگلیسی هم عبارت to be happy with برای ابراز رضایت به کار می‌رود

نه ابراز شادی و خوشحالی. به مثال‌های زیر توجه کنید:

I am happy with my car. It has served me well.

I am happy with my life.

گوینده جمله اول از ماشینش راضی است و دومی از زندگی‌اش. حرفی از

خوشحالی و شادی در بین نیست!

در فارسی، خوشحالی به معنای شادی و کامرانی است، مقابل غم و بدحالی.

لغتی که معنای «رضایت» می‌دهد و می‌توان آن را مقابل عبارت مذکور انگلیسی

آورد، «خشنودی» است که البته در بافت‌های رسمی‌تر و ادیبانه‌تر بهتر می‌نشیند تا

بافت زبان روزمرهٔ کوچه و بازار.

انکرال عبارات «با چیزی خوشحال بودن»، ابتدا در دهان بعضی «انگورهای نوآورده» و «شترمرغ‌های ایرانی که از پترزبورگ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند» می‌گردید و اسباب پز و قمپز بود که یعنی مثلاً ما خارج‌رفته‌ایم. به تدریج به افواه دیگران هم راه یافت و حالا مکرر در متون ترجمه به چشم می‌خورد. عجب اینکه کم‌کم به متون تألیفی هم راه یافته است، برای مثال در متن نمایشنامهٔ «خانه» نوشتهٔ «نغمه ثمنینی»، که از بهترین نمایشنامه‌نویسان روزگار ماست، از زبان یکی از شخصیت‌ها آمده است:

«رویا حواسش به این چیزا نیست، با لکه‌های چربیش خوشحاله.»^۵

به presentation در فارسی چه بگوییم؟

در گذشته‌ای نه‌چندان دور، سخن‌راندن و خطبه‌خواندن و نطق کردن کار همه‌کس نبود. فرد باید سخن‌دان می‌بود تا سخنرانی کند، خطیب می‌بود تا خطبه و خطابه بخواند، و در مرتبه‌ای علمی یا جایگاه سیاسی برتری قرار می‌داشت تا نطق کند. با این‌که در قاموس زبان فارسی سخنرانی و نطق و خطبه و خطابه تقریباً مترادف آمده‌اند، اما میان آنها، به‌ویژه میان سخنرانی و نطق با خطبه و خطابه، تفاوت‌های باریک‌ماهوی وجود داشته و دارد. کلمهٔ «سخنرانی»، که عمر درازی ندارد، مصوب فرهنگستان اول است در برابر نطق، با این تعریف: «سخنرانی که فردی در مقابل عده‌ای دربارهٔ موضوعی خاص ایراد کند.» این تعریف مجرد از محتوای کلام است، یعنی اگر استاد دانشگاه دربارهٔ یافته‌ای علمی برای دانشجویانش صحبت کند یا شاه از فراز ایوان با ملت سخن بگوید یا واعظ بر منبر برای عموم مومنین و مومنات حرف بزند، همگی «سخنرانی» کرده‌اند. کلمهٔ «نطق»، در متون ادبی گذشتگان برای مطلق‌قوهٔ ناطقه و گفتار عادی هم به‌کار می‌رفت و این بیت معروف سعدی شاهد آن است:

به نطق است و عقل آدمیزاده فاش / چو طوطی سخنگوی نادان مباش

^۵ نغمه ثمنینی، خانه، نشر نی، تهران ۱۳۹۳، ص ۳۷.

اما در دوران معاصر، «نطق» بیشتر برای سخنرانی‌های تشریفاتی و سیاسی و بسیار رسمی به کار می‌رود و فردی که «نطق» می‌کند، جایگاه ویژه‌ای دارد. «خطبه» نیز بیشتر برای سخنرانی‌های منبری و مذهبی به کار می‌رود و در «خطابه» جنبهٔ اقناعی سخن مورد توجه است، یعنی شنوندگان باید با گوش سپردن به خطابه قانع شوند و گفتار گوینده را تصدیق کنند. این تفاوت‌ها بسیار باریک و گاه محو است و، همچنان که گفتیم، همهٔ این لغات می‌توانند مترادف هم باشند.

اما امروز، با گسترش سواد همگانی و تحصیلات عالی و رسانه‌های عمومی، علم و ادب فقط در کف خاصان نیست. هر دانش‌آموز و دانشجو و کارمندی می‌تواند برای جمعی سخنرانی کند و یافته‌ها و دانسته‌هایش را با برنامهٔ پاورپوینت به دیگران ارائه دهد. گرفتاری در زبان فارسی از همینجا شروع می‌شود: به این کار در زبان انگلیسی presentation می‌گویند، یعنی سخنرانی همراه با ارائهٔ مواد تصویری و صوتی و... معادل فعل present اغلب ارائه کردن است، اما در حالت اسمی باید به presentation چه گفت؟ ارائه؟ مثلاً بگوییم: الان ارائه دارم؟ نمرهٔ ارائه‌ام خوب شد؟ به ارائهٔ من توجه کنید؟ ظاهراً «ارائه» جا افتاده است، اما این کاربرد در حالت اسمی خلاف فصاحت و شم سالم زبانی است. گاه هم اکراه از به کار بردن حالت اسمی فعل ارائه کردن یا ارائه دادن، معمولاً سبب می‌شود معادل انگلیسی آن به کار رود.

در زبان انگلیسی هم برای انواع سخن گفتن‌ها نزد جمعیت معادل‌هایی با تفاوت‌های گاه ظریف وجود دارد. speech معمولاً معادل همان «سخنرانی» قرار می‌گیرد چون گفتاری است با جنبهٔ اقناعی، که در مراسم تشریفاتی مانند جشن‌ها و بدون اهداف آموزشی انجام می‌شود. مثلاً شاه speech می‌کند. درحالی که lecture حتماً باید جنبهٔ آموزشی داشته باشد و با هدف آموزشی تهیه شده باشد. مثلاً استاد دانشگاه برای دانشجویانش lecture می‌دهد. talk هم جنبهٔ آموزشی دارد اما ممکن است رسمیت آن از lecture کمتر باشد و خودمانی‌تر انجام شود. در حین talk می‌شود با مخاطبان وارد گفت‌وگو شد، اما تا پیش از پایان lecture معمولاً با مخاطبان ارتباطی وجود ندارد. presentation هم حتماً با ارائه و

نمایش موادی سمعی و بصری همراه است و ارائه‌دهنده آن ممکن است از طفل دبستانی باشد تا پروفیسوری سن و سال دار. ما برای presentation در فارسی معادل گویایی نداریم. داریوش آشوری در «فرهنگ علوم انسانی» معادل‌های «عرضه‌داشت» و «شناساگری» را هم پیشنهاد داده، که به نظر نمی‌رسد توانش همه‌گیر شدن با بسامد بالا را داشته باشند.
